

فریدالدین عطار



عطار از شعرا و نویسندگان قرن ششم هجری قمری است.

نام اصلی او "فرید الدین ابوحامد" بوده است و اطلاع دقیقی از سال تولد او در دست نیست و تاریخ ولادتش را از سال 513 هجری قمری تا 537 هجری قمری دانسته اند.

عطار در روستای "کدکن" که یکی از دهات نیشابور بود به دنیا آمد و از دوران کودکی او جزئیات خاصی در دست نیست.

پدر عطار به شغل عطاری (دارو فروشی) مشغول بوده و "فریدالدین" هم پس از مرگ پدرش به همین شغل روی آورد.

عطار علاوه بر دارو فروشی به کار طبابت هم مشغول بود و خود در این مورد می گوید:

به داروخانه پانصد شخص بودند ---- که در هر روز نبض می نمودند

آنچه مسلم است عطار در اواسط عمر خود دچار تحولی روحی شد و به عرفان روی آورده است.

در مورد چگونگی این انقلاب روحی داستانهایی وجود دارد که درستی آنها از نظر تاریخی معلوم نیست ولی معروف ترین آنها این است که روزی عطار در دکان خود مشغول به معامله بود که درویشی به آنجا رسید و چند بار با گفتن جمله چیزی برای خدا بدهید از عطار کمک خواست ولی او به درویش چیزی نداد .

درویش به او گفت : ای خواجه تو چگونه می خواهی از دنیا بروی؟

عطار گفت : همانگونه که تو از دنیا می روی . درویش گفت :تو مانند من می توانی بمیری؟ عطار گفت : بله ، درویش کاسه چوبی خود را زیر سر نهاد و با گفتن کلمه الله از دنیا رفت.

عطار چون این را دید شدیداً منقلب گشت و از دکان خارج شد و راه زندگی خود را برای همیشه تغییر داد.

او بعد از مشاهده حال درویش دست از کسب و کار کشید و به خدمت عارف رکن الدین رفت که در آن زمان عارف معروفی بود و به دست او توبه کرد و به ریاضت و مجاهدت با نفس مشغول شد و چند سال در خدمت این عارف بود.

عطار سپس قسمتی از عمر خود را به رسم سالکان طریقت در سفر گذراند و از مکه تا ماورالنهر به مسافرت پرداخت و در این سفرها بسیاری از مشایخ و بزرگان زمان خود را زیارت کرد.

در مورد مرگ عطار نیز روایت های مختلفی وجود دارد و بعضی می گویند که او در حمله مغولان به شهر نیشابور به دست یک سرباز مغول کشته شد و زمان مرگ او احتمالاً بین سالهای 627 یا 632 هجری قمری بوده است.

آرامگاه عطار در نزدیکی شهر نیشابور واقع شده است.

ویژگی های آثار

عطار شاعری است که شیفته عرفان و تصوف است. کلام عطار ساده گیر است. او با سوز و گداز سخن می گوید و اگر چه در فن شاعری به پای استادانی چون سنایی نمی رسد ولی سادگی گفتار او وقتی با دل سوختگی همراه می شود بسیار تأثیرگذار است.

عطار در مثنوی "منطق الطیر" با بیان رموز عرفان، سالک این راه را قدم به قدم تا مقصود می برد.

عطار در سرودن غزل های عرفانی نیز بسیار توانا است و اندیشه ژرف او به بهترین شکل در این اشعار نمود یافته است.

عطار برای بیان مقصود خود از همه چیز از جمله تمثیلات و حکایت هایی که حیوانات قهرمان آن هستند بهره جسته است و امروزه می توان مثنوی "منطق الطیر" را یکی از مهمترین قابل ها در ادب فارسی دانست.

بدون شک عطار سرمایه های عرفانی شعر فارسی را - که سنایی آغازگر آن است- به کمال رساند و به راستی می توان گفت که عطار راه را برای کسانی چون مولوی باز کرده است.

عطار از معدود شاعرانی است که در طول زندگی خود هرگز زبان به مدح کسی نگشود و هیچ شعری از او که در آن امیر پادشاهی را ستوده باشد یافت نمی شود.

آثار

دیوان اشعار:

1- مجموعه قصاید و غزلیات عطار، که بیشتر آنها عرفانی و دارای مضمونهای بلند صوفیانه است به نام "دیوان عطار" چند بار چاپ شده است.

از میان مثنویهایی که بی گمان از اوست می توان به این آثار اشاره کرد:

2- منطق الطیر

این مثنوی، که حدود 4600 بیت دارد مهم ترین و برجسته ترین مثنوی عطار و یکی از مشهورترین مثنویهای تمثیلی فارسی است.

این کتاب که در واقع می توان آن را "حماسه ای عرفانی" نامید، عبارت است از داستان گروهی از مرغان که برای جستن و یافتن سیمرغ - که پادشاه آنهاست- به راهنمایی هدهد به راه می افتند و در راه از هفت مرحله سهمگین می گذرند. در هر مرحله گروهی از مرغان از راه باز می مانند و به بهانه هایی یا پس می کشند تا این که، پس از عبور از این مراحل هفتگانه که بی شباهت به هفت خان در داستان "رستم" نیست، سرانجام از این گروه انبوه مرغان که در جستجوی "سیمرغ" بودند تنها "سی مرغ" باقی می مانند و چون به خود می نگرند در می یابند که آنچه بیرون از خود می جسته اند- سیمرغ- اینک در وجود خود آنهاست. منظور عطار از مرغان، سالکان راه و از "سی مرغ" مردان خدا جویی است که پس از عبور از مراحل هفت گانه سلوک - یعنی طلب، عشق، معرفت، استغنا، توحید، حیرت، فقر و فنا- سرانجام حقیقت را در وجود خویش کشف می کنند.

3- الهی نامه

این منظومه در واقع مجموعه ای است از قصه های گوناگون کوتاه و مبتنی بر گفت و شنود پدری با پسران جوان خود که بیهود در جستجوی چیزهایی برآمده اند که حقیقت آن با آنچه عامه مردم از آن می فهمند تفاوت دارد.

4- مصیبت نامه

از دیگر منظومه های مهم عطار مصیبت نامه است که در بیان مصیبت ها و گرفتاری های روحانی سالک و مشتمل است بر حکایت های فرعی بسیار که هر کدام از آنها جذاب و خواندنی است.

در این منظومه شیخ نیشابور خواننده را توجه می دهد که فریفته ظاهر نشود و از ورای لفظ و ظواهر امر، به حقیقت و معنی اشیا پی ببرد.

5- مختار نامه

عطار یکی از شاعرانی است که به سرودن رباعیات استوار و عمیق عارفانه و متفکرانه مشهور بوده است. رباعیات وی گاهی با رباعیات خیام، او بسیار نزدیک شده و همین امر سبب گردیده است که بسیاری از آنها را بعدها به خیام نسبت دهند و در مجموعه ترانه های وی به ثبت برسانند.

همین آمیزش و نزدیکی فکر و اندیشه، کار تمیز و تفکیک ترانه های این دو شاعر بزرگ نیشابوری را دشوار کرده است.

6- تذکرة الاولیا

عطار از آغاز جوانی به سرگذشت عارفان و مقامات اولیای تصوف دلچسپی زیادی داشته است.

همین علاقه سبب شده است که او سرگذشت و حکایات مربوط به نودو هفت تن از اولیا و مشایخ تصوف را در کتابی به نام تذکرة الاولیا گردآوری کند. بیش از او در کتاب کشف المحجوب هجویری و طبقات الصوفیه عبدالرحمان سَلَمی نیز چنین کاری صورت گرفته است. اگر چه این دو کتاب به علت قدیمی تر بودن همیت دارند ولی تذکرة الاولیای عطار، نزد فارسی زبانان شهرت بیشتری پیدا کرده است. این کتاب در سالهای آخر سده ششم یا سالهای آغاز سده هفتم هجری تألیف شده است.

نمونه ای از شعر عطار

دارد درد ما درمان دریغا ---- بماندم بی سرو سامان دریغا
در این حیرت فلک ها نیز دیری است---- که میگردد سرگردان دریغا
رهی بس دور میبینم در این ره---- نه سر پیدا و نه پایان دریغا
چو نه جانان بخواهد ماند و نه جان---- ز جان دردا و از جانان دریغا
پس از وصلی که همچون یاد بگذشت ---- در آمد این غم هجران دریغا

نمونه ای از نثر عطار از "تذکرة الاولیاء"

حکایتی از ذوالنون مصری

نقل است که جوانی بود و پیوسته بر صوفیان انکار کردی.

یک روز شیخ انگشتری خود به وی داد و گفت: "پیش فلان نانوا رو و به یک دینار گرو کن".

انگشتری از شیخ بستند و ببرد. به گرو ناستندند. باز خدمت شیخ آمد و گفت: "به یک درم بیش نمی گیرند".

شیخ گفت: "پیش فلان جوهری بر تا قیمت کند." ببرد. دو هزار دینار قیمت کردند. باز آورد و با شیخ گفت. شیخ گفت: "علم تو با حال صوفیان، چون علم نانواست بدین

انگشتری". جوان توبه کرد و از سر آن انکار برخاست.

حکایتی از بایزید بسطامی

نقل است که شیخ را همسایه ای گیر بود و کودکی شیرخواره داشت و همه شب از تاریکی می گریست، که چراغ نداشت.

شیخ هر شب چراغ برداشتی و به خانه ایشان بردی، تا کودک خاموش گشتی.

چون گیر از سفر باز آمد، مادر طفل حکایت شیخ باز گفت. گیر گفت: "چون روشنایی شیخ آمد، دریغ بُود که به سر تاریکی خود باز رویم".

حالی بیامد و مسلمان شد.